



کد خبر : 10641809



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۷ ۱۴:۰۶

تفسیر سوره حشر جلسه 06 (تدریس: مشهد مقدس)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ {7} مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ {8} .

در بیان حکم فقهی این اموال بنی‌نضیر این دو آیه نازل شد که یکی مخصوص بنی‌نضیر بود، یکی مطلق و معنای «فیء» هم مشخص شد که گرچه «فیء» از انفال است؛ اما هر انفالی «فیء» نیست. در آیه

دوم دوتا نکته ادبی رعایت شده است: یکی اینکه عطف نفرمود، «و ما أفاء الله»؛ چون تقریباً بیان حکم فقهی همان اصل اول است. در آیه قبل حکم فقهی مشخص نشد؛ بلکه فرمود: {وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ}؛ یعنی آنچه که از اموال یهودیهایی بنی‌نضیر نصیب دولت اسلامی شد با دسترنج شما نبود، پس شما نباید توقع داشته باشید؛ اما باید چه کرد، این مشخص نشد؛ لذا حکم «فیء» را به طوری که هم شامل حال مال بنی‌نضیر بشود و هم شامل سایر «فیء»ها. در آیه بعد بیان فرمود از این جهت «واو» عاطفه ذکر نکرد و نفرمود «وما أفاء الله علی رسولہ».

نکته دوم آن است که کلمه {فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ} در آیه دوم نیامده، چون همان حکم مشخص است؛ یعنی در بیان «فیء» است، «فیء»ی که بدون دسترنج مسلمین حاصل می‌شود؛ لذا در آیه دوم {فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ} نیامده؛ یعنی مالی که بدون رنج گنج نصیب دولت اسلامی می‌شود باید در این شش سهم صرف بشود. {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى}؛ یعنی بدون ایجاف و جنگ {فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ} و ثابت شد که در این مسائل شش‌گانه باید صرف بشود. این کلمه {لِلَّهِ} حکم فقهی دارد گرچه حکم تکوینی آن محفوظ است؛ نظیر {أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ} [1] که حکم فقهی دارد، گرچه در اطاعت تکوینی همه مطیع حق‌اند.

حکمی که معلل باشد، هم ظهور آن تام و قوی است و هم در برابر سایر احکام قدرت مقاومت دارد. حکم این کریمه معلل است فرمود: {كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ}. حکم در جاهلیت، چه جاهلیت پیشین و چه جاهلیت کهن و چه جاهلیت تازه این بود که جنگ را یک کشورگشایی و کشورگیری می‌دانستند و هر کس پیروز می‌شد آن ذخایر و اموال را هم به غنیمت می‌برد، چیزی به این ضعاف نمی‌رسید مگر مال اندک و این شعار جاهلیت اولی که آل‌فرعون داشتند؛ {قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى} [2] هر کس پیروز شد، هر کس زد و بند کرد او رستگار شد این شعار {قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى} که در جاهلیت اولی بود در جاهلیت ثانی و ثالثه هم ظهور کرد؛ لذا در عصر اسلام و در صدر اسلام همین شعار بود که «مَنْ عَزَّ بَزَّ»؛ یعنی هر کس عزیز و غالب شد، بَزَّاز می‌شود «بَزَّ»؛ یعنی «سَلَب»، «مَنْ عَزَّ بَزَّ»؛ یعنی «مَنْ غَلَبَ سَلَب»، هر کس پیروز شد می‌رباید؛ این به عنوان یک شعار و نظام ارزشی در جاهلیت بود. وقتی جریان جلای وطن بنی‌نضیر مطرح شد آمدند به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) همین پیشنهاد را دادند که شما هم – معاذ الله – همین کار را بکنید این را سران ستم پیشنهاد دادند گفتند یک مقدار از آن اموال را خودتان بگیرید، بقیه را هم در اختیار ما قرار بدهید، همان شعار «مَنْ عَزَّ بَزَّ» که آیه نازل شد این‌چنین نیست «مَنْ عَزَّ بَزَّ»، «مَنْ غَلَبَ سَلَب». اولاً شما در اینجا کاری نکردید و ثانیاً ما آمدیم که جلوی تکاثر و سرمایه‌داری را بگیریم هم دفعاً، هم رفعاً؛ هم نگذاریم مالها یکجا جمع بشود، هم بکوشیم آنها که مالها را یکجا جمع کرده‌اند آنها را اصلاح بکنیم؛ لذا این آیه که آمد معلل کرد. سر اینکه بعضی از آیات معلل است و بعضی از آیات بدون علّت یاد می‌شود، همین امور است.

در جاهلیت گروه فراوانی سرمایه‌دار بودند و گروه زیادی هم در رنج، آن سرمایه‌دارها عده‌ای مشرک بودند و عده‌ای همان یهودیه‌ای متمکن بقیه هم در رنج فقر به سر می‌بردند. سوره مبارکه «تکاثر» آمده است که جلوی این کار را بگیرد، آنها که ندارند به فکر تکاثر نیفتند، آنها که دارند از خطر تکاثر نجات پیدا کنند؛ فرمود: **{أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ}** [3] تا اسلام اینها را از تکاثر به کوثر برساند رنجه‌ها کشید، بعدها این‌چنین شد که خیلی‌ها از این تکاثر به کوثر رسیدند؛ یعنی کسانی که جزء متمکنین مدینه بودند اینها به کوثر رسیدند. وقتی کریمه **{لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ}** [4] - که در سوره مبارکه «آل عمران» است - نازل شد، یک انصاری مدنی انصاری که وضع مالی او خوب بود و باغی در خود مدینه داشت و در همان باغ چشمه می‌جوشید و آن باغ را تأمین می‌کرد؛ وقتی این آیه نازل شد، این شخص انصاری به حضور رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مشرف شد و عرض کرد اکنون که ما به مقام ابرار نمی‌رسیم، مگر اینکه دست از محبوبه‌ای مادی برداریم، من گرچه مالهای فراوانی داریم؛ ولی بهترین مال من همین باغ سرسبزی است که از خودش آب دارد. در حجاز و در مدینه باغی باشد مشجر و از خودش آب داشته باشد بسیار کم است. سرمایه‌های آن روز هم در همین حد بود نه در حد سرمایه‌های فعلی. اگر کسی در مدینه یک باغ مشجری می‌داشت که آب آن از خود باغ بود و تأمین می‌شد این متمکن بود. این شخص به حضور حضرت عرض کرد که من همین باغ را در اختیار شما قرار دادم نه اموال دیگر را؛ برای اینکه من می‌خواهم به مقام ابرار برسم و تنها راه رسیدن به مقام ابرار این است که دست از محبوب بردارم و این باغ محبوب من است و قرآن هم فرمود: **{لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ}**. البته آنهایی که از مرحوم فیض نقل کردند که قرائت کردند: «ما تحبون»؛ [5] این ناظر به آن است که نه اینکه - معاذ الله - «ما تحبون» بود بعد تحریف شد به **{مِمَّا تُحِبُّونَ}**؛ چون هیچ جایی از قرآن دست نخورد. این ناظر به آن است که ما این کلمه «مِنْ» را چطور معنا کنیم؟ «مِنْ» تبعیضیه بگیریم؛ یعنی بعضی از محبوبها را در راه خدا بدهیم، یا «مِنْ» بیانیه بگیریم؟ اگر «مِنْ» بیانیه گرفتیم **{لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ}**؛ یعنی «حتی تنفقوا ما تحبون»، باید کل محبوب را صرف نظر کرد تا به ابرار رسید و اگر «مِنْ» تبعیضیه باشد، همان **{مِمَّا تُحِبُّونَ}** خواهد بود؛ یعنی «مِنْ بعض ما تحبون». پس برای اینکه اینها از تکاثر نجات پیدا کنند به کوثر برسند فاصله کم نبود؛ اما این فاصله را عده‌ای طی کردند.

سوره مبارکه «تکاثر»: **{أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ}**، هم برای دفع خطر تکاثر بود حدوثاً، هم برای رفع این خطر بود بقائاً، آنها که داشتند این تکاثر را رفع کنند، آنها که ندارند به دام تکاثر نیفتند. این مسئله **{كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ}** هم این‌چنین است؛ آنها که دارند بکوشند که از غنا نجات پیدا کنند، آنها که ندارند بکوشند که به دام غنا نیفتند؛ چون اگر افتادند نجات پیدا کردنش مشکل است، بقیه، انسان اموال‌دار ورثه است معلوم نیست که بعداً چه خواهد شد. این‌طور نیست که علاقه به مال در دوران پیری کم بشود یا انسان از مال بتواند بهره ببرد، در دوران پیری این علاقه بیشتر خواهد شد و انسان یک انباردار زایدی است؛ لذا فرمود ما این کار را کردیم: **{كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ}**؛ منظور از این اغنیاء شاید سرمایه‌دارها نباشد، غنی در مقابل فقیر است. اگر فقیر؛ یعنی کسی که مؤونه

سال را ندارد و مستحقّ زکات است غنی؛ یعنی کسی که قدرت اداره دارد همین که بتواند خود را اداره کند این غنی است؛ {مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ} و مانند آن، شاید «غنی» در فقه‌اللغه قرآن به معنای سرمایه‌دار نباشد، در مقابل فقیر باشد، فقیر؛ یعنی کسی که مؤنه سَنه را ندارد و غنی؛ یعنی کسی که مؤنه سَنه را دارد.

مطلب بعدی آن است که در بین مسلمین مهاجران غنی نبودند؛ چون اینها بالأخره دست از همه زندگی کشیدند آمدند در صُقه مسجد مدینه زندگی می‌کردند، اگر سخن از غنی است ممکن است در بین انصار اغنیا بودند؛ {كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ}، گرچه خطاب به جمع است؛ اما این جمع دو سنخ داشتند: يك سنخ مهاجر، سنخ دیگر انصار، مهاجرین گرچه طبق قضایای شخصی مشمول نیستند بعداً ممکن است غنی بشوند؛ ولی آن روز غنی نبودند انصار البته غنی بودند. فرمود: آنها که متمکّن اند وضع مالی‌شان خوب است، مال به دست آنها نیفتند که بگردد.

مطلب بعدی آن است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) که مأمور توزیع این درآمدها به نام «فیء» بود این‌چنین نبود که فقط به فقر اینها پاسخ بدهد بیکار بیوراند؛ بلکه برای اینها وسایل کار فراهم می‌کرد که فقر را از بین ببرد نه به فقیر کمک کند. همان جمله‌ای که از بیان حضرت امیر(سلام الله علیه) نقل شده است که «لو تَمَثَّلَ لِي الْفَقْرُ رَجُلًا لَقَتَلْتُهُ»؛ [6] اگر فقر برای من متمثّل بشود و به صورت مردی در آید، من فقر را از بین می‌برم نه اینکه فقیر را کمک بکنم؛ این همان است. کمک کردن به فقیر يك امر عاطفی است کمتر ملّتی است که به فقر خود نپردازد و کمک کردن به فقیر هم شاید جزء کارهای است که کمترین ثواب را داشته باشد؛ برای اینکه انسان وقتی فقیر را می‌بیند، رنج می‌برد برای برطرف کردن آن رنج درونی خود به سراغ فقیر می‌رود خیال می‌کند این کار خدایی است در حالی که فقر را از بین بردن وظیفه است نه فقیر را کمک کردن، فقیر را کمک کردن هم وظیفه است؛ اما اساس آن است که انسان نگذارد کسی فقیر بشود، جامعه‌ای فقیر بشود؛ قهراً کار و تولید را هم مسئول نظام اسلامی در اختیار جامعه قرار می‌دهد که اینها فقیر نشوند. اگر مال در دست يك گروه خاص نبود و در جامعه توزیع شد، آنها جلوی فقر را می‌گیرند، نه اینکه اگر فقیر شدند به آنها کمکی بشود و اگر کسی خواست به فقیر کمک کند آنها را هم قرآن مشخص کرد. يك وقت است انسان به فقیر کمک می‌کند به عنوان ترَحّم و آن هم مالهای مانده و هر دو بخش را قرآن کریم نهی کرده است؛ فرمود: اگر خواستید به فقیر مالی بپردازید آن مالهای مانده را نه، نظیر همین مالهایی که به فرزندان و به اهل‌بیت شما می‌دهید، حدّ وسط و میانگین خرج خود را ملاحظه کنید و نحوه زیست خود را ملاحظه کنید، همان غذایی متوسطی که خود می‌خورید آن را بدهید؛ منتها کمبود آن مسئله روانی را باید با قصد قربت جبران بکنید؛ یعنی نباید مال را که به فقیر می‌دهید بر اساس ترَحّم باشد؛ بلکه باید بر اساس احترام باشد چون انسان باید قصد قربت کند، قصد قربت با ترَحّم سازگار نیست. اگر به عنوان ترَحّم باشد به عنوان اینکه دلسوزی را دارد عمل می‌کند، برابر اینکه دل او سوخت دارد این کار را انجام می‌دهد، این روا نیست؛ بلکه این باید به قصد احترام باشد، به قصد قربت باشد. پس باید بکوشد کسی فقیر نشود «دفعاً بالفقر» و اگر هم

کسي فقير شد «رفعاً بالفقر» تلاش مي‌کند و اکنون که «رفعاً بالفقر» تلاش مي‌کند مالي که به فقير مي‌دهد اولاً بايد {مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ} [7] باشد، حدّ وسط آنچه که خودش بهره مي‌برد باشد و ثانياً بايد با احترام همراه باشد نه ترخم که آن کمبود مال را اين افزايش رواني ترميم بکند. انسان وقتي به عائله خود نان مي‌دهد قصد قربت نمي‌کند؛ يعني قصد قربت لازم نيست؛ اما وقتي به فقرا، آن اموال اسلامي را مثل خمس يا زکات و مانند آن مي‌دهد بايد قصد قربت بکند. قصد قربت کردن با احترام همراه است ديگر با ترخم سازگار نيست.

اصل اين مسئله را که انسان اگر چيزي به فقرا مي‌دهد بايد در حدّ متوسط زندگي خودش باشد، اين را در سوره مبارکه «مائده» آيه نود بيان کرده است، درباره کفّاره قسم فرمود: {لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ}؛ [8] يك وقت است در طول سال، انسان يك بار يا دو بار يك مهماني پرخرجي دارد، آن لازم نيست {مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ}، نه اينکه مانده غذاها را به سراغ فقير بدهيد {مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ} و اين هم اختصاصي به مسئله کفّاره ندارد، گرچه در خصوص کفّاره آمده است؛ اما نه مورد مخصّص است و نه شاهدي بر تخصيص است که اگر خواستيد زکات بدهيد مي‌توانيد از آن «أَنْزَلَ مَا تُطْعَمُونَ» بدهيد؛ ولي درباره خصوص کفّاره قَسَمَ {مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ} بدهيد، اين چنين نيست. اين {مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ} بيان عادي حال فقر است و آن کمبود فقر مالي را با اين قصد قربت جبران مي‌کند؛ چون همه اينها عبادات است.

زکات به اتفاق کل عبادات است و نه تنها اجماع بر عبادت بودن زکات است، روايات فراواني است خمس به اندازه زکات روايت ندارد که قصد قربت در خمس شرط باشد؛ ولي بر او هم دعوای اجماع شده. خمس مثل زکات نيست، در اينکه زکات يك امر عبادي است روايات فراواني است و اتفاق هم هست؛ اما درباره خمس هم دعوای اجماع کردند. درباره خصوص خمس به مناسبت آيه که در پيش داريم يك بحث جداست؛ اما درباره خصوص زکات انسان بايد اين زکات را به قصد احترام صرف کند، خواه در مصرف مسکين و يتيم، خواه در مصرف «في سبيل الله»، اگر خواست حوزه‌اي را اداره کند، مسجدي را تعمير کند، راهي يا مستشفايي را بسازد بايد با احترام باشد و نه تنها با احترام باشد؛ بلکه خود را بدهکار بداند، نه بدهکار مالي؛ بلکه بدهکار رواني و آن اين است که در سوره مبارکه «توبه» آيه 103 اين چنين است که {خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ}، درباره احکام زکات صدر آيه اين است؛ بعد مي‌فرمود که اين صدقات را خدا قبول مي‌کند؛ آن گاه احکام صدقات را هم بازگو کرد، فرمود: {خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ}. اينکه احياناً گفته مي‌شود فلان شخص، آدم را پاك مي‌کند، اين چنين نيست؛ خود عمل انسان، انسان را پاك مي‌کند. نماز انسان را پاك مي‌کند، زکات انسان را پاك مي‌کند. فرمود: {خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ}، اين {تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ} مجزوم که نيست، «تُطَهِّرُهُمْ» که نيست تا بشود جواب امر و تو مطهر باشي؛ اين مرفوع است؛ يعني {تُطَهِّرُهُمْ} هست، جمله هم در محلّ نصب است تا صفت براي صدقه باشد. پس صدقه آدم را پاك

می‌کند، عمل آدم را پاک می‌کند؛ همان‌طوری که عملِ ظاهری؛ یعنی غُسل و غُسل، بدن را پاک می‌کند، این تیت هم آدم را پاک می‌کند؛ معلوم می‌شود کسی که بدهکار شرعی است يك آدم آلوده است؛ {حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ}؛ «أَيَّ صَدَقَةً مَطْهَرَتاً» که صدقه آدم را پاک می‌کند و اینکه احیاناً گفته می‌شود این وسط است؛ برای اینکه مادامی که مال مردم در دست انسان است و انسان مبتلا به مال مردم است آلوده است، وقتی مال مردم را داد پاک می‌شود. درباره زکات این هست، درباره خمس هم مشابه این روایاتی است که آن را باید جداگانه بخوانیم.

بنابراین وقتی انسان تلاش و کوشش کرد که {كَيْ لَا يَكُونَ ذُوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ} بشود. سرمایه‌داری که در بین مسلمین بود در خصوص انصار بود نه مهاجر، آنهم نه سرمایه‌داری معروف زیاد؛ برای اینکه مسلمین آن روز، سرمایه‌دار معروف آن‌چنان نبودند. اگر کسی اهل تکاثر و سرمایه‌داری بود یا مشرك بود یا جزء یهودیها، وگرنه انصار در آن روز سرمایه‌ای آن‌چنان نداشتند و این آیه مبارکه هم دفعاً و رفعاً جلوی «تداور بین الأغنیاء» را می‌گیرد و می‌فرماید به فقرا بدهید! حالا هم که می‌خواهید به فقرا بدهید این‌چنین است و این هم اختصاصی به مسلمین ندارد، هر کسی که مأمور است مال فقرا را به فقرا بپردازد این‌چنین است؛ خواه مسلمین، خواه امام مسلمین.

اما درباره خصوص خمس یا «فیء» که محلّ بحث است و این آیه محلّ بحث هم همان را در بردارد که فرمود: {كَيْ لَا يَكُونَ ذُوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ} مشابه این روایاتی است که در جوامع روایی ما آمده، این روایات را هم مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کافی نقل کردند، هم مرحوم صدوق؛ منتها کاری که مرحوم کلینی کرد این است که چون مرحوم کلینی هم اصول دین نوشت و هم فروع دین و از نظر تنظیم هم خیلی دقیق‌تر از مرحوم صدوق و بعد مرحوم شیخ طوسی است چون آنها تنظیم و این تبلیغ را تقریباً از مرحوم کلینی آموختند مرحوم کلینی بحث «فیء» و انفال و خمس را در فروع دین ذکر نکرد؛ یعنی این کافی که هشت جلد است، جلد اول و دوم مربوط به اصول است، جلد هشتم روضه کافی است که مواعظ و قصص و این‌گونه از مسائل است، جلد سوم تا هفتم این پنج جلدش فروع کافی است از طهارت تا دیات. مرحوم کلینی بار خمس و مسئله «فیء» و انفال را در فروع کافی ذکر نمی‌کند در اصول کافی ذکر کردند؛ ولی زکات را در فروع کافی ذکر می‌کند سرّش این است که خمس تقریباً جزء شئون امامت است در «کتاب الحجّه کافی» وقتی بحث امامت را، احکام امامت را، اوصاف امام را، شرایط امامت را، وظایف امامت را، اختیار امامت را تبیین می‌کند، آنجا مسئله «فیء» و انفال و خمس را ذکر می‌کند. این نشان می‌دهد که خمس يك امر ولایی است، این يك امر حکومتی است مخصوص امام است و جزء کارهای امامت امام است.

در کتاب شریف اصول کافی جلد اول؛ یعنی بعد از اینکه بحثهای توحید و مانند آن به پایان رسید «کتاب الحجّه» شروع شد، آخرین باب آن این است که «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى هَادُونَ إِلَيْهِ» [9] بعد از این دو باب دیگر دارد: یکی اینکه «بَابُ صَلََةِ الْإِمَامِ (عَلَيْهِ السَّلَام)» [10] یکی هم «بَابُ الْفَيْءِ وَ الْأَنْفَالِ وَ تَفْسِيرِ الْخُمْسِ وَ حُدُودِهِ وَ مَا يَجِبُ فِيهِ» [11] اینکه شما می‌بینید مرحوم

صدوق(رضوان الله عليه) در کتاب شریف توحید، جریان حضرت عبدالعظیم حسنی(سلام الله عليه) را به حضور امام دهم مشرف می‌شود(سلام الله عليه) و عرض عقیده می‌کند، عقاید خودش را به امام زمان خود عرضه می‌کند و امام زمانش می‌فرماید این عقاید حق است بر همین عقیده باش! در آن عرض عقیده حضرت عبدالعظیم(سلام الله عليه) مسئله اصول دین هست و درباره مسئله فروع دین، سخن از نماز و زکات و حج و مانند آن است؛ ولی اصلاً سخن از خمس نیست. عده‌ای به زحمت افتادند که خمس چطور شد؟ چرا حضرت عبدالعظیم اسم خمس را نمی‌برد و با این وجود حضرت هادی(سلام الله عليه) می‌فرماید: این عقیده حق است بر همین عقیده باش «تَبْتَكَ اللَّهُ».[12] خمس چطور شد؟ به زحمت افتادند که آیا خمس داخل در زکات است و هم اینکه حضرت عبدالعظیم فرمود: من معتقد به زکاتم، همین کافی است؛ یا نه، خمس داخل در مسئله امامت است، اگر کسی معتقد به امامت باشد معتقد به خمس و «فیء» و انفال هم هست؛ چون اینها اموال امام‌اند.

علی ای حال این دو باب را مرحوم کلینی(رضوان الله عليه) در پایان اصول کافی ذکر کرد نه در بخش‌های فروع کافی: یکی «بَابُ صَلَاةِ الْإِمَامِ (عليه السلام)» است؛ یکی هم «بَابُ الْفَيْءِ وَ الْأَنْقَالِ وَ تَفْسِيرُ الْخُمْسِ» است. ملاحظه فرمودید، در باب زکات، حرف قرآن کریم این است که {حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ}؛ بعد فرمود: {وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ}[13] و آنهایی هم که به این آیه عمل کردند، باز هم در همان سوره مبارکه «توبه» هست که عده‌ای هستند: {يَتَّخِذُوا مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ}[14] یعنی بعضیها هستند که آنچه انفاق می‌کنند برای تقرب به «إِلَى اللَّهِ» هست؛ منتظر صلوات پیامبرند که پیامبر بر اینها درود بفرستد و مانند آن.

در این «بَابُ صَلَاةِ الْإِمَامِ (عليه السلام)» چندتا روایت است؛ چون این روایات فراوان است مضمون آنها مشترک است؛ اگر بعضی از اینها ضعیف‌اند، بعضی دیگر تأمین می‌کنند و اما این روایت گرچه مرفوعه هست؛ ولی مضمون آن در روایات دیگر هم هست. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَخْتَاJ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ»؛ این کفر ولایی است نه کفر اعتقادی؛ نظیر آنچه که در ذیل مقبوله آمده است که ردّ بر حاکم شرع، ردّ بر امام است و ردّ بر امام به منزله ردّ بر خداست و ردّ بر خدا شرك است.[15] این شرك یا کفر عملی است نه کفر اعتقادی و نظیر آنچه که درباره «ترك حج» آمده است یا «ترك صلوات» آمده است. «مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَخْتَاJ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ إِنَّمَا النَّاسُ يَخْتَاJُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمْ الْإِمَامُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ مردم محتاج‌اند که امام قبول بکند، چرا؟ برای اینکه خدا فرمود: {حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا}[16]؛ [17] اینها ناپاک‌اند به وسیله صدقه پاک می‌شوند و صدقه را تا امام نگیرد اینها طاهر نمی‌شوند، گرچه یکی از کارهای ائمه(علیهم السلام) همان تزکیه است که {يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ}[18] یکی از راه‌های تزکیه هم، دستور پرداخت زکات و دریافت زکات است؛ اما آنچه که انسان را پاک می‌کند مستقیماً همین عمل است که به دستور آنها پاک می‌کند.

روایت سوم همین باب آن است که از امام صادق(سلام الله عليه) رسیده است «يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَشَأَنَّ خَلْقَهُ مَا فِي أَيْدِيهِمْ قَرْضاً مِنْ حَاجَةٍ بِهِ إِلَى ذَلِكَ». اینکه فرمود: {مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ}[19] بر اساس

حاجت نیست؛ بلکه می‌خواهد مردم را مثلاً به کمال برساند؛ آن‌گاه فرمود: «وَمَا كَانَ لِلَّهِ مِنْ حَقٍّ فَإِنَّمَا هُوَ لَوْلِيَّهِ» [20] این نشان می‌دهد که آنچه که فرمود: {وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ} [21] همه این سهام به «ولی الله» برمی‌گردد. درباره «فیء» فرمود: {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ}، این به «ولی الله» برمی‌گردد نمی‌شود گفت که با رفتن رسول حق، این احکام ساقط می‌شود و رخت برمی‌بندند، چه اینکه عده‌ای از اهل سنت بر آن‌اند.

روایت هفتم این باب این است که این موثقه است و کالصحیحه از ابن فضال است، از ابن بکیر این موثقه‌ای است کالصحیحه «قال سمعت ابا عبد الله (عليه السلام) يقول إني»؛ امام ششم (سلام الله علیه) طبق این نقل فرمود: «لَا خُذُ مِنْ أَحَدِكُمُ الدَّرْهَمَ وَ إِنِّي لَمِنْ أَكْثَرِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَالًا»، من نسبت به سایر مردم مدینه وضعم بهتر است؛ اما من هر چه شما بدهید ولو يك درهم می‌گیرم؛ «مَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ تُطَهَّرُوا» [22] تا شما پاك بشوید. آنچه را که امام می‌گیرد یقیناً خمس را شامل می‌شود؛ برای اینکه صدقه که بر اینها حرام است، زکات که بر اینها حرام است؛ پس همان‌طوری که زکات مطهر است، خمس هم مطهر است. فرمود: من نیازی به مال شما ندارم؛ اما يك درهم هم اگر شما به من بدهید من این را می‌گیرم و هدفی جز تطهیر شما ندارم؛ چون ما موظف به تزکیه شما هستیم و راه تزکیه هم همین است. اگر این مال این‌چنین است که اگر کسی او را داشته باشد آلوده است، چه بهتر که آدم کمتر آن را بگیرد این باب صله الامام است.

اما باب دیگر به عنوان «باب الفیء و الانفال»، چندین روایت است که روایت هفتم این است: «سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ {وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ}؛ [23] فَقِيلَ لَهُ فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَلِمَنْ هُوَ؟» در حالی که فقهای عامه می‌گفتند که این «لِلَّهِ» تبرکاً ذکر شده، اصلاً سهمی برای «الله» نیست؛ گرچه همه آنها نمی‌گفتند، عده‌ای هم از آنها می‌گفتند که «وَمَا كَانَ لِلَّهِ يُصْرَفُ فِي تَعْمِيرِ بَيْتِ اللَّهِ»؛ حالا یا «بیت الله»، همان کعبه است یا مسجدی است که از آن بلد خمس گرفته شده؛ ولی بعضیها برای اینکه این بساط را برچینند گفتند «لله» که تبرک است، «لِلرَّسُولِ» هم که رخت بر بسته است و خبری از این سهام ثلاثه نیست. این «فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَلِمَنْ هُوَ فَقَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص»؛ آنچه که مال خداست در اختیار پیامبر است، «وَمَا كَانَ لِلرَّسُولِ اللَّهُ فَهُوَ لِلْإِمَامِ»؛ پس همه این سه سهم در اختیار امام قرار می‌گیرد. «فَقِيلَ لَهُ أَمْ فَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ الْأَصْنَافِ أَكْثَرَ وَ صِنْفٌ أَقَلٌّ مَا يُضْنَعُ بِهِ»، اگر بعضی از اینها مثلاً ایتم بیشتر از مساکین باشند او بالعکس، چگونه باید کرد، بسط واجب است به همه باید داد و عدل لازم است به همه یکسان باید داد؟ فرمود: «قَالَ ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ أَمْ رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص كَيْفَ يُضْنَعُ»؛ هر کاری پیامبر می‌کرد امام هم می‌کند تا ببیند مصلحت چه اقتضا می‌کند. «أَلَيْسَ إِنَّمَا كَانَ يُعْطَى عَلَى مَا يَرَى؟»، مگر نه آن است که پیامبر اگر بود «عَلَى مَا يَرَى» توزیع می‌کرد، «كَذَلِكَ الْإِمَامُ (عليه السلام)» [24].

سایر روایاتی که در همین زمینه است خمس را بیان می‌کند؛ یعنی {وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ} را توضیح می‌دهد که «هِيَ وَ اللَّهِ الْإِفَادَةُ يَوْمًا بِيَوْمٍ» [25] که منظور از این {غَنِمْتُمْ} مطلق درآمد است نه خصوص

غنایم جنگی. بنابراین وضع مال در اسلام به این صورتها در می‌آید که اولاً جلوی تکاثر گرفته می‌شود؛ دفعاً و رفعاً و ثانیاً نمی‌گذارد که فقیر در فقر بماند و انسان بر اساس مسائل عاطفی به فقیر کمک کند؛ بلکه جلوی فقر را می‌گیرد. اگر {ذُولَةُ بَيْنِ الْأَغْنِيَاءِ} [26] نشد به دست فقرا می‌آید، وقتی به دست فقرا آمد، اینها هم اهل توحید و کار خواهند بود؛ قهراً فقر رخت برمی‌بندد و اگر کسی خواست به فقیر چیزی بدهد، {مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ} [27] است و آن کمبود روانی را هم با احترام و قصد قربت جبران می‌کند و بلکه بالاتر، خود را بدهکار می‌داند و خود را آلوده می‌داند؛ یعنی این‌چنین نیست که انسان بگوید من دارم ترحم می‌کنم. او همان‌طوری که غسل می‌کند معتقد است که آلوده است و با غسل پاک می‌شود، خمس یا زکات که می‌دهد باید معتقد باشد که آلوده است و دارد پاک می‌شود. اینکه گفتند «اوساخ» نه؛ یعنی مال، و سَخ است، این ارتباط انسان و مال غیر وسخ است و اگر آن مال وسخ بود؛ یعنی عین مال وسخ بود که اگر به دست ولی مسلمین بیفتد که دیگر تبرک نمی‌شود، جرم مال و عین مال وسخ نیست؛ زیرا همین اگر به دست ولی مسلمین افتاد می‌شود تبرک و همین را می‌شود صرف تعمیر کعبه کرد؛ چون یکی از مصارف آن «فی سبیل الله» است. این‌چنین نیست که اوساخ را صرف «فی سبیل الله» بکنند؛ گرچه ممکن است اموال خصوصیتی داشته باشد که بعضی از اموال نمی‌توانند مصرف ائمه (علیهم السلام) قرار بگیرند؛ اما آنچه که مهم است این تعلّق به مال است، نه خود این جرم مال وسخ باشد. انسانی که زکات می‌دهد این تعلّق را قطع می‌کند وقتی به دست ولی مسلمین رسید می‌شود تبرک. این‌چنین نیست که با اوساخ، حوزه‌های علمیه اداره بشود یا با اوساخ «بیت‌الله» تعمیر بشود یا با اوساخ صغور مسلمین حفظ بشود. این مصارف هشت‌گانه و مانند آن که برای اموال مشخص شده است این‌چنین نیست که اوساخ را می‌شود صرف اینها کرد، خود انسان متوسّخ است و با این پرداخت خود انسان از این توسّخ و چرکین بودن بیرون می‌آید، این چرک کجاست؟ {كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ} [28] فرمود این کار آدم، آدم را چرکین می‌کند؛ منتها چرک در بدن آدم نیست که انسان ببیند، چون تعلّق به مال که به بدن انسان وابسته نیست، به قلب انسان وابسته است. فرمود: {كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ}؛ پس این قلب می‌شود چرکین، رِن‌دار؛ برای اینکه رِن قلب را شستشو کند آن مال را می‌پردازد، آن‌گاه پاک می‌شود و شکر می‌کند که پاک شده است.

پس آن شعار جاهلی را رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با عمل از بین برد، بعد دید که اینها کفایت نمی‌کند، در روز فتح مکه علناً روی همه این شعارها خطّ بطلان کشید. گاهی اصولاً می‌گفتند «مَنْ عَزَّ بَرٌّ»، «مَنْ غَلَبَ سَلَبٌ»؛ گاهی این شعار را نمی‌دادند، طبق مضمون این شعار پیشنهاد می‌دادند؛ حضرت بعد از فتح مکه گفت: دیگر از این حرفها نزنید؛ {إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ بِالإِسْلَامِ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَفَاخُرَهَا بِأَبَائِهَا وَ كَذَا وَ كَذَا} [29] فرمود: دیگر نظام ارزشی عوض شد، آن شعارها را هر روز ندهید که يك حکم دیگری ما بیاییم و نازل کنیم و مانند آن؛ بالکل آن میزان عوض شد.

فرمود: {كَيْ لَا يَكُونَ ذُولَةُ بَيْنِ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ} و این کلمه {بَيْنِ الْأَغْنِيَاءِ} مقداری انسان را متنّبه می‌کند. ما خیال نکنیم «اغنيا» در فرهنگ قرآن؛ یعنی سرمایه‌دارها. سرمایه‌دارها را هم شامل می‌شود؛ اما آنهایی

که وضع مالی‌شان خوب است که نیازی به گرفتن زکات نیستند آنها هم غنی‌اند؛ برای اینکه فقیر و غنی را قرآن در مقابل هم قرار داد، فرمود اگر فقیر است زکات بگیر است، اگر غنی است زکات بگیر نیست: {مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعِظْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ} [30] به فقرا بدهید به اغنیا نمی‌رسد. این چنین نیست که ما بگوییم انسان یا زیر صفر است یا سرمایه‌دار! نه، همین که بتواند هزینه سالانه خود را تأمین کند غنی است. آنکه نتواند هزینه سالانه خود را تأمین نکند بالأخره از بیت‌المال باید مدد بگیرد او فقیر است و سرمایه‌داران مسلمین همین گروه بودند که می‌توانستند خودشان را اداره کنند، نه سرمایه‌دار معروف سنگین. اگر دین اجازه ندهد که مال به دست اینها باشد؛ پس اجازه می‌دهد به دست متکثرند باشد؟ نفرمود «كَيْ لَا يَكُونَ دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ». اگر این قرآن اجازه ندهد آنها که بالأخره وضع مالی‌شان خوب است می‌توانند سالانه خودشان را تأمین کند، فرمود به دست اینها نرسد؛ اجازه می‌دهد به دست کسانی که متکثران‌اند برسد که {جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ} [31] اینکه یقیناً نیست؛ چون آن را قرآن با يك دید دیگری می‌نگرد؛ یعنی اگر هم مثلاً احیاناً گفته شد سلمان (رضوان الله علیه) و مانند او، هزینه سالانه‌شان را تأمین می‌کردند، بعد به فکر عبادت می‌پرداختند، هزینه سالانه‌شان چند کیلو گندم و جو بود، دارد که آنها هزینه سالانه‌شان را تأمین می‌کردند؛ اما نه هزینه سالانه‌ای که ما توقع داریم. ما دلمان می‌خواهد همه چیز داشته باشیم بعد هم قرآن بفهمیم هم اهل سیر و سلوك باشیم هم معنوی‌تی داشته باشیم هم خواب خوب ببینیم؛ این شدنی نیست و ما خیال بکنیم خودمان جزء فقرایم و خیال می‌کنیم اغنیا؛ یعنی آن سرمایه‌دارها، آنها را اصلاً قرآن با {الْهَآئِمُّ التَّكَثُّرُ} [32] می‌گوید، نه با {كَيْ لَا يَكُونَ دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ}؛ حالا شما بررسی کنید ببینید در صدر اسلام در جریان واقعه یهودیه‌های بنی‌نضیر و بنی‌قریضه و بنی‌قینقاع و مانند آنها، سرمایه‌داران انصاری چندتا بودند، مهاجرین که بیچاره‌ها اصحاب صفه بودند، اینها به حق اهل گذشت بودند اینها را يك آیه راه انداخت؛ چون اینها عده‌ای که در مکه بودند اصلاً چیز نداشتند عده‌ای هم بالأخره کوخی داشتند و يك دوتا بز، نه اموال منقول اینها را کسی از اینها می‌خرید، نه غیر منقول را می‌خرید و نه منقول را اجازه می‌داد که اینها از مکه به مدینه بیاورند. اینها حاضر شدند با دست خالی بیایند در مدینه در صفه بنشینند خلاصه تکدی کنند و دین را حفظ کنند با هیچی حفظ کنند.

پرسش: غنی هم داشتند؛ پس جمله معترضه است.

پاسخ: نفرمود مهاجر غنی، فرمود فقیر مهاجر، اگر می‌فرمود مهاجر فقیر، احتمال اینکه این وصف، وصف اعتراضی است هست؛ اما فرمود فقیر مهاجر نه مهاجر فقیر.

علی ای حال این اصحاب صفه این مهاجرین را، يك آیه راه انداخت، وقتی آیه نازل شد: {وَكَايْنٍ مِنْ ذَابَةِ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ} [33] اینها راه افتادند. مضمون این آیه این است که هر جنبه‌هایی که از جایی به جایی می‌رود و اهل پس‌انداز نیست و روزی خود را به همراه نمی‌برد، خدایی که در مکان «منقول‌عنه»، رازق او بود در «مکان منقول‌الیه» هم رازق اوست. این پرنده‌هایی که اهل بیلاق و

قشلاق‌اند، اینها که اهل ذخیره و پس‌انداز نیستند. این پرنده‌هایی که از منطقه گرمسیر به منطقه سردسیر أو بالعکس سفر می‌کنند، قرآن می‌فرماید: این دابّه‌ای که از جایی به جایی می‌رود و اهل پس‌انداز نیست و روزی خود را به همراه نمی‌برد، همان‌طوری که در مکان «منقول‌عنه»، خدا تأمینش می‌کرد، در مکان «منقول‌الیه» هم این چنین است. این آیه مهاجرین را راه انداخت. گفتند اگر این است، همان خدایی که ما را در مکه با این کوخ و دوتا بز تأمین می‌کرد، در مدینه هم تأمین می‌کند؛ حالا از چه راه تأمین می‌کند ما چه می‌دانیم. اینها بر اساس ایمان با دست خالی کتک خورده از مکه به مدینه آمدند؛ حالا بعد می‌فرماید: **{لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ}** [34] و مانند آن.

پس مهاجرین که چیزی نداشتند انصار هم چیزدار بودند اما نه آن‌طوری که ما آنها را به عنوان سرمایه‌دار بدانیم و اگر این کریمه این‌طور بود «کَي لَا يَكُونَ دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ»، ما خیال می‌کردیم اغنیا همان سرمایه‌داران معروف‌اند؛ اما وقتی که فرمود: **{كَي لَا يَكُونَ دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ}**؛ معلوم می‌شود مطلب خیلی دقیق‌تر از آن است؛ یعنی وضع مالی آنهايي که تا حدودی روبه‌راه است، آنها پرهیز کنند از گرفتن؛ هم آنها نگیرند هم به آنها ندهید، به چه کسانی بدهید؟ **{لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ}** [35] که آیه بعد است.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

[1] . سوره نساء، آیه 59.

[2] . سوره طه، آیه 65.

[3] . سوره تکوین، آیه 1 و 2.

[4] . سوره آل عمران، آیه 92.

[5] . الوافی، ج 26، ص 424.

[6]. علي امام المتقين، ج 2، ص 45 و 46؛ محاضرات عقائدية، ج 1، ص 77؛ روائع نهج البلاغه (جرج جرداق)، ص 233؛ الإمام علي صوت العدالة الإنسانية، ص 341.

[7] . سوره مائده، آیه 89.

[8] . سوره مائده، آیه 89.

[9] . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 536.

[10] . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 537.

[11] . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 538.

[12] . التوحيد (للصدوق)، ص81.

[13] . سورة توبه، آيه 103.

[14] . سورة توبه، آيه 99.

[15] . الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص67؛ «فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَحَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ».

[16] . سورة توبه، آيه 103.

[17] . الكافي(ط - الإسلامية، ج1، ص537.

[18] . سورة بقره، آيه 129.

[19] . سورة بقره، آيه 245.

[20] . الكافي(ط - الإسلامية، ج1، ص537.

[21] . سورة انفال، آيه 41.

[22] . الكافي(ط - الإسلامية، ج1، ص358.

[23] . سورة انفال، آيه 41.

[24] . الكافي(ط - الإسلامية، ج1، ص544.

[25] . الكافي(ط - الإسلامية، ج1، ص544.

[26] . سورة حشر، آيه 7.

[27] . سورة مائده، آيه 89.

[28] . سورة مطففين، آيه 14.

[29] . من لا يحضره الفقيه، ج4، ص363.

[30] . سورة نساء، آيه 6.

[31] . سورة همزه، آيه 2 و 3.

[32] . سورة تكاثر، آيه 1.

[33] . سورة عنكبوت، آيه 60.

[34] . سورة عنكبوت، آیه 60.

[35] . سورة حشر، آیه 8.

برچسب